



پرواز به موقع

-محمد پیر بیرون!

پیر بیرون

محمد پرواز کن...

همین حالا بروید و تکه فیلم خاطره اجکت نفس گیر خلبان محمد عتیقه چی را در اینترنت جست و جو کنید و ببینید.

لحظه ای که جنگنده خلبان عتیقه چی و خلبان جوانمردی در حال سوختن و سقوط بود و جنگنده پشت سری با فریاد تذکر می داد که: «محمد پیر بیرون!... پیر بیرون!... محمد پرواز کن!...»

و او ای که گفت: «الان اگر پیرم می افتم دست بعثی ها... من می خوام تو ایران فرود بیام!...»
رشد جوان هم، تمام قد به احترامش ایستاد و سر فرود آورد که چقدر خوب و شیرین زندگی می کنید! هر بار برگردید و به گذشته بنگرید، هم خودتان راضی هستید هم تاریختان.

خلبان تو نمی توانستی به بعثی های غریبه اعتماد کنی. جانت را به خطر انداختی که در دام غریبه ها نیافتی. حالا چرا ما راحت اعتماد می کنیم؟!

با خود کار روی میز ضرب گرفته بودم و فکرمی کردم ما چند کتاب از این اسطوره ها داریم که با صدای غش غش خنده مهتاب سرم به سمت کلاس چرخید. نگاه سنگینم را که دید، با ذوق گفت: «خانم این شخصیت اصلی که تو رمانه عالییه! نویسنده خیلی باحاله! اصلاً طنزش محشره...»

و من که می دانستم کدام رمان را می گوید، چینی روی بینی ام دادم و شکلی در آوردم. خنده کلاس که به هوارفت، تندتند دستش را تکان می داد که: «وای نه خانم، اصلاً از این رمان زردانیست! خیلی هم سفیده!...»

رمان را خوانده بودم. از همین ها بود که شخصیت داستان دل از خانواده بریده بود و غریبه ای سبب نجاتش شده بود. چقدر زیاد شده اند این رمان ها که دائم حرفشان این است که اعتماد کنید به غریبه ها؛ به آن هایی که یک باره می آیند، اسطوره می شوند، قهرمان می شوند، اما در دنیای خیال فقط.

غریبه ها از کی این قدر قابل اعتماد شده اند برای مهتاب ها؟ مگر اعتماد ساختنی نیست؟ پس چرا یک باره به یک نفر تازه از گرد راه رسیده اعتماد می کنیم و به خانواده ای که سال ها در کنارشان هستیم؟!...

می نویسم روی تخته:

خانواده

مادر

پدر

آشنا

غریبه، غریبه، غریبه...

گاهی برایمان واژه ها را آن قدر لطیف به کار می برند که آهنگش برایمان رنگی از حس خوب می گیرد. یادم می آید قصه روباه مکار و گربه نره و پینوکیوی ساده لوح که چقدر حرص می خوردم از اعتمادش به آن دو شیطان!

الهام مقیسه

همیشه اینجا منتظر یک معما هستیم که در صفحه ۴۸ برای ما طراحی شده است. گاهی آن راز در میان صفحه های مجله پنهان شده است و گاهی هم در همین صفحه قرار است پرده از آن برداریم.

می توانید روایت صفحه ۴۸ را پیدا کنید؟ فکر می کنید چه رازی در این طراحی مخفی شده است؟ آن را با فکر و گفت و گو برایمان شرح دهید. ما هم پیام رسان شاد داریم و هم سامانه بررسی آثار. (به صفحه فهرست رجوع کنید و با پویش رمزینه ها، جواب معما را برایمان ارسال کنید.

راستی پشت طراحی صفحه ۴۸ کلی حرف نهفته است. می توانید با شعر، داستان، روایت، تحلیل و ... در مورد این طرح، ما را در محصول استعداد خود سهیم کنید.



پینوکیو و روباه مکار



خاطره اجکت نفیس گیر